

تشبیه: مانند کردن خدا به مخلوقات

تشبیه: مانند کردن خدا به مخلوقات

تشبیه مصدر باب تفعیل از ریشه «ش - ب - ه» در لغت مانند کردن چیزی به چیزی و در اصطلاح متکلمان مانند کردن خداوند به خلق و بیشتر به انسان است. تجسیم گرچه معمولاً در کنار تشبیه به کار رفته، و با آن قرابت معنایی دارد؛ ولی اخص از آن است. گفتنی است بحث از تشبیه و نقطه مقابل آن (تنزیه) در دوره ای چنان اهمیت داشته است که برخی آن را نقطه آغاز تاریخ علم کلام دانسته اند. به گفته برخی عقیده تشبیه ابتدا در فرقه ای از قوم یهود پدید آمده و سپس به طوایفی از مسلمانان چون مشبّهه حشویه، کرامیه و غلات شیعه سرایت کرده است. در این مقاله به بررسی مفهوم و معنای تشبیه پرداخته خواهد شد.

تشبیه مصدر باب تفعیل از ریشه «ش - ب - ه» در لغت مانند کردن چیزی به چیزی¹ و در اصطلاح علم بیان مانند کردن چیزی به چیزی² در صفتی³ و در اصطلاح متکلمان مانند کردن خداوند به خلق و بیشتر به انسان است.³ به فرقه ای از مسلمانان که با تمسک به ظواهر برخی از نصوص خدا را در اوصاف به انسان مانند کرده اند مشبّهه یا مجسمه گویند.⁴ تجسیم گرچه معمولاً در کنار تشبیه به کار رفته، و با آن قرابت معنایی دارد؛ ولی اخص از آن است. برخی از پیشینیان که در علم ملل و نحل در برابر معطله (نافیان صفات از خداوند) قرار داشته و به صفاتیه معروف اند در اثبات صفات مبالغه کرده و صفاتی شبیه صفات مخلوقات برای خداوند ثابت دانسته اند و برخی دیگر از آنان فقط به صفاتی که در خبرها آمده یا افعال خدا بر آنها دلالت می کند بسنده و در تأویل و تفسیر آنها توقف کرده اند.

اینان به مقتضای عقل معتقدند خدا مثل ندارد؛ نه او به چیزی شبیه و نه چیزی شبیه اوست؛ و به رغم ایمان به صفات آمده در آیات و اخبار چون استوای بر عرش، داشتن دست و صورت و جز اینها می گویند: ما معانی این الفاظ را نمی فهمیم و در این باره نیز تکلیفی نداریم. البته برخی از صفاتی به تأویل روی آورده و الفاظ موهم تشبیه را طبق ضوابط به معانی مناسب تأویل کرده اند.

در این میان، گروهی از متأخران بر این گفته پیشینیان افزوده و تصریح کرده اند: ما ناگزیریم نصوص و الفاظ یاد شده را بر ظواهر آنها حمل کنیم و بدین گونه به دام تشبیه صرف افتاده اند.⁵ گفتنی است بحث از تشبیه و نقطه مقابل آن (تنزیه) در دوره ای چنان اهمیت داشته است که برخی آن را نقطه آغاز تاریخ علم کلام دانسته اند.⁶ میل به تشبیه از فراگیرترین و کهن ترین گرایشهای بشر است، از این رو صورت مادی و انسانی دادن به خدا در گستره تاریخ همواره بوده و در نقاط گوناگون جهان سابقه ای دیرینه دارد؛⁷ ولی به گفته برخی عقیده تشبیه ابتدا در فرقه ای از قوم یهود پدید آمده و سپس به طوایفی از مسلمانان چون مشبّهه حشویه، کرامیه و غلات شیعه سرایت کرده است.⁸

حشویه، ملامست و مصافحه را برای خداوند جایز دانسته و گفته اند مسلمانان مُخَلَّصْ آن گاه که در ریاضت و کوشش به مرتبه اخلاص و اتحاد برسند، چه در دنیا و چه در آخرت، با خداوند معانقه می کنند و بعضی از آنان معبود خود را جسم، گوشت و خون و دارای دست، پا، سر،

زبان، دو گوش و دو چشم دانسته؛ لیکن تصریح کرده است او جسم و گوشت و خونی است مغایر دیگر اجسام و گوشت ها و خون ها. به گفته وی خداوند از بالا تا سینه اش اجوف (توخالی) و بقیه مُصَمَّتْ (توپر) است.

مشبّهه آنچه را در قرآن و روایات آمده، از قبیل استواء، وجه، دست، پا، انگشت، پهلو، آمدن، فوقیت و جز اینها بر معانی ظاهری متعارف حمل کرده و نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند: خدا مرا ملاقات و با من مصافحه کرد و دستش را میان دو کتفم نهاد و من خنکی انگشتان وی را حس کردم.⁹

کرامیه نیز در اثبات صفات، کارشان به تشبیه و تجسیم کشیده شده است و به فرقه های عابدیه، تونیه، زرینیه، اسحاقیه، واحدیه و هیصمیه قسمت شده اند. رئیس کرامیه (ابوعبدالله محمد بن کرام) تصریح کرده است که معبودش بر عرش استقرار دارد و صفحه علیا مماس با آن است. وی انتقال و تحوّل و نزول را برای خدا جایز دانسته است.¹⁰

همچنین غلات شیعه که در حق برخی از ائمه (علیهم السلام) غلو کرده و گاهی آنان را از حدّ مخلوق بودن خارج دانسته و گاهی هم خدا را به خلق تشبیه کرده اند، از تشبیه سر درآورده و به فرقه های سبائیه، کاملیه، علبائیه، مغیریه، منصوریه، خطّابیه، کیالیه هشامیه، نعمانیه، یونسیه، نصّیریه و اسحاقیه قسمت شده اند. رئیس غلات (عبدالله بن سبأ) گمان می کرد علی بن ابی طالب (علیه السلام) زنده ای است که هرگز نمی میرد، از این رو روزی به آن جناب گفت: تو خدایی و حضرت او را به مدائن تبعید کرد.¹¹ البته برخی از محققان در وجود شخصی به نام عبدالله بن سبأ تشکیک کرده اند.¹²

در مقابل غالیان، پیروان واقعی امامان معصوم (علیهم السلام) هستند که نه خداوند را به خلق تشبیه کرده و نه امامان خویش را تا مرز الوهیت و ربوبیت بالا می برند، چون در روایات اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) همان طور که تأکید شده است کسی که خداوند را به خلق تشبیه کند مشرک است¹³، یا کسی که خدا را با تشبیه بشناسد او را نشناخته¹⁴، یا اخلاص با تشبیه راست نمی آید¹⁵ یا اینکه طبق گفته مشبّهه بین خلق و خالق فرقی نیست¹⁶، همچنین تصریح گشته است که شیعیان هرچند مجازند در کمالات و فضایل امامان معصوم (علیه السلام) هرچه می خواهند بگویند، ولی حق ندارند آنان را تا حدّ ربوبیت بالا ببرند.¹⁷

قرآن کریم گرچه در برخی آیات تعابیری دارد که بر اساس فهم ظاهری موهم تشبیه اند؛ مانند گفتن (بقره/2، 30)، آمدن (بقره/210، 2)، استوای بر عرش (اعراف/7، 54)، نفس (مائده/5، 116)، دست (مائده/64، 5)، وجه (بقره/115، 2)، نوشتن بر لوح (اعراف/145، 7) و...؛ ولی در مواردی دیگر صریحاً وجود مثل را برای خدا نفی (شوری/42، 11) و از مثل زدن برای او نهی می کند (نحل/74، 16)؛ یا وی را از هرگونه وصف انسان های محدود و ناآشنا که سرانجام با فرض شریک و دختر و پسر برای او از تشبیه سر درمی آورند، منزّه و برتر می داند. (انعام/6، 100) هماهنگی عقل و نقل در نفی تشبیه:

برخی مفسران ادعا کرده اند: امت اسلامی با برپایه براهین عقلی و نقلی اجماع دارند که خداوند از مشابّهت با مخلوقات پیراسته است و این خود اصلی است که باید آن را در موارد مشکوک و منافی، بر هر چیزی مقدم بداریم؛ خواه در این موارد مانند پیشینیان متوقف شده، امر را به خدا واگذاریم؛ یا مانند پسینیان به طرف تأویل رفته، آنها را بر معانی مناسب تنزیه حمل کنیم.¹⁸

برخی اهل معرفت نیز پس از آنکه با توجه به ادلّه عقلی و شرعی تصریح کرده اند خداوند نه به چیزی شبیه است و نه چیزی شبیه اوست، درباره الفاظ دالّ بر تشبیه که در قرآن و روایات آمده

گفته اند: راه سالم تر و بهتر برای کسی که نمی تواند آن الفاظ را طبق ضوابط مناسب با تنزیه معنا کند، این است که علم این گونه امور را به خداوند واگذارد، مگر خدا او را از راه پیامبر یا ولی محدثی که از الهام بهره دارد بر معنای مراد آگاه سازد.¹⁹ البته باید دانست خداوند آیات متشابه را جهت ابتلا و امتحان بندگان نازل فرموده و نیز آنان را پند داده که در پی متشابهات نروند که کسی جز خدا معنای آنها را نمی داند و اگر راسخان در علم در این باره چیزی می دانند، با تعلیم و اعلام خدا است؛ نه با فکر و اجتهاد آنها، چون حقیقت امر بزرگ تر از آن است که عقول بدون اخبار الهی در درک آن مستقل باشند²⁰، چنان که مشبّهه بی آنکه ادله مقتضی تنزیه را در نظر بگیرند، آیات و اخبار را بر اساس فهم خود تأویل کرده اند و بدین ترتیب کارشان به جهل محض کشیده است.

این طایفه را سخن خداوند آنجا که هرگونه مثل و شبیه را از خود نفی می کند: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (شوری/11، 42) بس است، بنابراین اگر حدیثی بر تشبیه دلالت کند، حتماً وجهی مناسب با تنزیه دارد که نزد خدا معلوم و جهت فهم عرب که قرآن به زبان او نازل گشته بیان شده است.

اخبار و آیات هرگز لفظی را صریح در تشبیه نمی یابیم، بلکه برای الفاظ در عرف عرب وجوهی محتمل است که یکی از آنها تشبیه است، از این رو حمل کردن آن الفاظ بر وجهی که به تشبیه بینجامد هم ظلم به آن الفاظ است، چون حق آنها بر اساس قواعد لغت و زبان ادا نشده است و هم تعدی بر خداست، زیرا چیزی بر وی حمل شده که لایق او نیست²¹.

براین اساس، احادیث و آیات موهم تشبیه باید هریک بر اساس قواعد به گونه ای معنا شوند که توهم تشبیه از میان برود؛ مثلاً در حدیث معروف از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): «قلب المؤمن بین إصبعين من أصابع الرحمن»²² که «اصبع» را برای خداوند ثابت دانسته است، از آنجا که عقل اعضا و جوارح جسمانی را برای خدا محال می داند، لفظ اصبع نمی تواند به معنای انگشت متعارف جسمانی باشد، از این رو باید دید آیا در عرف لغت عرب معنای دیگری برای آن ذکر شده یا نه و با مراجعه به عرف می توان دریافت که اصبع همواره در معنای یاد شده به کار نمی رود، بلکه گاهی معنای کنایی آن یعنی سرعت در تصرف مراد است.²³

الفاظ و تعبیری چون قبضة: «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ» (زمر/67، 39)، یمین: «وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (زمر/67، 39)، غضب: «وَوَضِعَ لَكَ الْيَوْمَ الْقِيَمَةَ» (مائده/60، 5)، نسیان: «وَنَسِيَهُمْ» (توبه/67، 9) و استواء: «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ» (بقره/29، 2)، «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» (اعراف/54، 7) به ترتیب به تحت امر بودن، تمکّن از تصرف، مجازات جباران و مخالفان و متجاوزان، معذب ساختن به عذاب ابدی یا نجات ندادن از عذاب، قصد و استیلاء معنا می شود؛ همچنین عبارتهای ضحک، فرح، تعجب، نفَس، صورت، قدم و ذراع که در روایات برای خداوند به کار رفته به گونه ای مناسب با تنزیه تفسیر شده اند.²⁴

نفی مِثْل و مَثَل از خداوند:

خدای متعالی صرف وجود و عین وحدت است، از این رو وی را نه در ذات مماثل و نه در حقیقت مجانس و نه در صفات مشابه است و همچنین چیزی کُفُو، مساوی، مطابق و مناسب او نیست، چون هریک از این معانی بر چیزی عارض می شود که در معرض کثرت بوده، از گونه ای وحدت ناقص برخوردار باشد، افزون بر آن، مماثلت و مجانست بر چیزی عارض می شود که ماهیت کلی نوعی یا جنسی دارد و حقیقت وجود از اینکه برای او ماهیتی فرض شود، منزّه است.²⁵

تشبیهات برخی از متصوفه درباره خدای متعالی مانند تشبیه به نفس ناطقه در مقایسه با بدن،

تشبیه به نور کَلِّ محیط و. .. نیز تام نیست، چون تشبیهات یاد شده شاید از جهتی تبیین کننده مطلب باشند؛ ولی از جهاتی دیگر مستلزم محدودیت و نقص اند، از این رو برخلاف رأی برخی که خدا را از مثل پیراسته می دانند نه از مثال، همان طور که خداوند از مِثْل منزّه است، از مثال و نظیر نیز مبرّاست و مثال هایی که در قرآن، احادیث و سخنان بزرگان در مورد خداوند جهت تفهیم و تقریب به ذهن آمده، شبیه به مثال است نه مثال.²⁶

به گفته برخی مفسران ذیل آیه 74 نحل/16 که از مثل زدن خدا نهی می کند: «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» مراد از مثل زدن آن است که انسانهایی که از حقایق امور و کنه ذات خدا بی خبرند، در مقام وصف خداوند با نوعی استعاره و تشبیه، اوصافی را برای وی برشمرند و در نهایت او را به خلق تشبیه کنند.²⁷

براین اساس، آیه «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ..» یعنی خدا را به خلق خویش تشبیه نکنید و او را با چیزی نسنجید، چون مثل زدن در جایی است که ذاتی یا وصفی به ذات یا وصف دیگری تشبیه شود، در حالی که خداوند برتر از آن است که در ذات یا وصف شبیه داشته باشد.²⁸ به نظر برخی مراد این است که در عبادت برای خدا به اشباه و امثالی معتقد نشوید، زیرا او نه شبیه دارد و نه مثل و نه احدی جز او سزاوار پرستش است.²⁹

گفتنی است میان آیه ای که از مَثَل زدن برای خدا نهی می کند و آیه ای که مَثَل برتر را از آن خدا می داند: «و لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (نحل/60، 16) تهافتی نیست، زیرا اولاً مخاطب آیه 74 نحل/16 انسان هایی هستند که از حقایق امور از جمله ذات خدا بی خبرند و نباید در موردی که از آن آگاهی ندارند، مَثَلی بزنند که با حقیقت امر ناسازگار است و روشن است این مطلب با اینکه خود خدا که به ذات خویش عالم است از خود خبر دهد که مَثَل برتر از آن اوست (نحل/16، 60 و نیز روم/27، 30) هیچ گونه منافاتی ندارد.

ثانیاً آیه 60 نحل / 16 در جهت آیه 74 این سوره و در حقیقت، بیان علّت آن است، زیرا برابری این دو آیه در مجموع، آن است که انسانهای محدود و ناآگاه در مقام وصف خداوند از مثل زدن و ذکر هرگونه اوصاف ناپسند یا پسندیده محدود بپرهیزند، چون او از همه آنچه می گویند و تصویر می کنند، ناپسند یا پسندیده محدود، برتر و بالاتر است.

صفات او محض کمال و حقیقت وی نامحدود و از هرگونه نقص و نیستی دور است. او را حیاتی است که مرگ تهدیدش نمی کند، قدرتی است که درماندگی و ناتوانی عارضش نمی شود، علمی است که جهل مقارن آن نیست، عزّتی است که ذلتی همراه ندارد³⁰، به چیزی جز آنچه خود وصف کرده است وصف نمی گردد³¹ و به امثالی جز آنچه خود بیان کرده است، مانند تمثیل آیه 35 نور/24، مثل زده نمی شود، همان گونه است که خود خبر داده³² یا بندگان مخلص و برگزیده وی به اوصاف کمالش ستوده اند: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» (صافات/37، 159 - 160)

این بندگان را خدا خالص ساخته و به خود اختصاص داده است و کسی جز او در آنان با وی شریک نیست؛ و چون او خود را به آنها شناسانده و دیگران را در دیدشان فراموشانده است، آنان در مرحله نخست خدا را شناخته، سپس دیگران را با او می شناسند و هرگاه بخواهند وی را در دل خویش وصف کنند، به چیزی وصف می کنند که شایسته ساحت کبریایی اوست و اگر او را با زبانشان بستانند، با لحاظ قصور الفاظ و محدود بودن معانی، به کوتاهی بیان و گنگی زبان اعتراف می کنند³³، چنان که سرور مخلصان پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) اقرار می کرد که از عهده ثنای الهی برنمی آید.³⁴

ربوبیت و نفی تشبیه:

برخی مفسران، از آیات ربوبیت خدا نسبت به عالمیان: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (حمد/2،1) یا مشارق و مغارب: «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغْرِبِ» (المعارج/40،70) یا آیات مالکیت وی نسبت به مشرق و مغرب: «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» (بقره/142،2)، «لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» (بقره/115،2) استفاده کرده اند خداوند با هیچ یک از موجودات عالم اجسام تشابه ندارد، زیرا طبق این آیات او ربّ، خالق، موجد و مالک همه چیز از جمله زمان، مکان و جهات است و چون خالق و موجد باید قبل از مخلوقات خویش وجود داشته و نیز بعد از آنها باقی باشد، باید ذات خداوند پیش و نیز پس از زمان و مکان و جهات و از آنها پیراسته باشد و این خود قوی ترین دلیل بر نفی تجسیم و اثبات تنزیه است.³⁵

وی همچنین از جواب حضرت موسی (علیه السلام) به سؤال فرعون که از ماهیت و جنس و جوهر خداوند پرسید: «قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ» (شعراء/23،26) - و موسی (علیه السلام) در پاسخ گفت: «رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (شعراء/24،26)؛ «رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ» (شعراء/26،26)؛ «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» (شعراء/28،26) - بهره برده است که خداوند نباید جسم و موصوف به اشکال و مقادیر باشد، زیرا در آن صورت جواب صحیح این بود که صورت و شکل و مقدار او را ذکر کند.³⁶

گفتنی است آیات فرمان به تکبیر یا تسبیح خداوند، مانند «وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ» (مدثر/3،74)، «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَسَبِّحْهُ كَاسْمِهِ وَسَبِّحْهُ كَإِسْمِهِ الْعَلِيِّ وَالْأَبْرَارِ» (آل عمران/41،3) و «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» (طه/130،20) یا آیات نفی شریک، ولی، فرزند، زن و کفو از او مانند «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذَّلِيلِ وَكَبِيرَةً تَكْبِيرًا» (اسراء/111،17)، «أَنْتَ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَحِيبَةً» (انعام/101،6) و «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (اخلاص/3،112 - 4) نیز هریک به شکلی عقیده تشبیه را ردّ و بر بطلان تصویر خدا به اشباه و امثال تأکید می کنند.

برخی مفسران ذیل آیات 3 - 4 اخلاص/112 نفی فرزند، پدر و کفو از خداوند را بر صمدیت وی و صمدیت او را بر وحدانیت در ذات و صفات و افعال متفرع و این همه را بدان معنا دانسته است که او واحدی است که چیزی نظیر و شبیه او نیست.³⁷ وی همچنین ذیل آیه 3 مدثر/74 که به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) امر می کند پروردگار خویش را به بزرگی یاد کند گفته است: «وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ» به این معناست که پروردگار خود را به کبریا و عظمت منسوب کن و این خود به معنای تنزیه وی از آن است که چیزی معادل او یا برتر از او باشد، پس چیزی نیست که شریک، غالب یا ممانع او باشد و همچنین نقصی بر او عارض نگشته، هیچ وصفی وی را محدود نمی سازد.

گفتنی است تسبیح، تنزیه خدا از هرگونه وصف عدمی مبنی بر نقص است و تکبیر، تنزیه وی از هرگونه وصف وجودی یا عدمی است.³⁸

پی نوشت ها

1. لسان العرب، ج 7، ص 23؛ منتهی الارب، 609، «شبه».
2. فنون بلاغت، ص 227.
3. الملل والنحل، ج 1، ص 93، 173.
4. لغت نامه، ج 12، ص 18482، «مشبهه».
5. الملل والنحل، ج 1، ص 93 - 173.
6. مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 463 - 465.
7. دانشنامه جهان اسلام، ج 7، ص 331.
8. الملل و النحل، ج 1، ص 92 - 93.
9. الملل و النحل، ج 1، ص 105 - 106.

10. همان، ص 108 - 109.
11. همان، ص 173 - 190.
12. ر. ک: عبدالله بن سبأ.
13. التوحید، ص 69.
14. همان، ص 35.
15. همان، ص 40.
16. همان، ص 61.
17. مکیال المکارم، ج 2، ص 296.
18. تفسیر المنار، ج 1، ص 252.
19. الفتوحات المکیه، ج 3، ص 222.
20. همان، ص 222 - 224.
21. الفتوحات المکیه، ج 2، ص 103 - 104.
22. الکافی، ج 2، ص 353.
23. الفتوحات المکیه، ج 2، ص 104 - 105.
24. ر. ک: همان، ص 107 - 117.
25. تفسیر صدرالمتألهین، ج 4، ص 74 - 78.
26. تفسیر صدرالمتألهین، ج 4، ص 75 - 78.
27. المیزان، ج 12، ص 289.
28. کشف الاسرار، ج 5، ص 416 - 417.
29. مجمع البیان، ج 6، ص 576.
30. المیزان، ج 12، ص 279.
31. العقائد الاسلامیه، ج 1، ص 226.
32. الکافی، ج 3، ص 324؛ تهذیب، ج 3، ص 185.
33. المیزان، ج 17، ص 174.
34. همان؛ بحارالانوار، ج 82، ص 170.
35. التفسیر الکبیر، ج 1، ص 163؛ ج 2، ص 21.
36. التفسیر الکبیر، ج 2، ص 357.
37. المیزان، ج 20، ص 389.
38. همان، ص 80.

:

(. 1110 .) 1403 (. 1050 .) 1366 (. 606 .) 1415 (. 1354 .) 1373 (. 381 .)
 (. 1387 .) 1417 1378 1413 (. 638 .) 1405 (. 329 .)
 (. 1375 .) 1361 (. 711 .) 1408 (. 1334 .) 1373 (. 548 .)
 1406 1421 (. 548 .) (14 .) (. 1402 .) 1393 :: 538 6